



تفسیر آیات مشکل

درس ۲۷

حقیقت وحی

استاد: آیت الله یعقوب جعفری

کارشناسی ارشد

مقدمه

در قرآن کریم، ارتباط خدا با بشر و پیام‌رسانی به او، با تعبیرهای گوناگونی بیان شده، که وحی از جمله آنهاست. ارتباط خداوند با بندگانش خود از طریق وحی انجام می‌گرفت که در طول تاریخ بر رسولان منتخب از بین مردم و برای هدایت آنها نازل می‌شد. در فرهنگ قرآن از ارتباط خدا با انسان به صورت‌های گوناگون سخن به میان آمده، که هر کدام ناظر به مرتبه‌ای از مراتبی است که وحی از جمله آنها به‌شمار می‌رود؛ اما از آنجا که بحث از ماهیت، مراتب و انواع وحی در قرآن به‌عنوان وسیله ارتباط خداوند با انسان‌ها، مورد اهمیت واقع شده است. در این درس در پی آنیم که به این مباحث از منظر آیات قرآن پردازیم، تا زوایای گوناگون این مسأله بهتر روشن شود.

محتوای آموزشی

«وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِلَاذُنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ». (شوری، ۵۱)

و هیچ بشری را نرسد که خدای با او سخن گوید، مگر به وحی، یا از پس پرده، یا پیکری بفرستد، پس به فرمان او آنچه خواهد، وحی کند. همانا او والا مرتبه و با حکمت است.

لغت و اعراب

۱. «ماکان» شایسته نیست، چنین نیست. ترکیب «ماکان» همراه با فعل مضارع منصوب با «آن» که تأویل به مصدر می‌شود، به معنای نفی وقوع و یا شایستگی است و نظایر آن در قرآن بسیار است، مانند: «ماکان للمشرکین ان یعمروا مساجد الله». (توبه، ۱۷).

۲. «ان یکلمه» اسم کان و «لبشر» خبر آن است. «تکلم» سخن گفتن، اسم مصدر آن «کلام» است. «کلم» در اصل به معنای کاری است که از خود اثری بگذارد و به سخن گفتن «کلمه» گفته می‌شود، چون در طرف مقابل اثر می‌گذارد، همان‌گونه که به زخم بدن هم «کلمه» گفته می‌شود، چون در جسم اثر می‌گذارد.

۳. «الا وحیا» استثنای متصل است، چون وحی از جنس تکلم است، هرچند که از باب مجاز باشد. کسانی که آن را استثنای منقطع می‌گیرند، وحی را از جنس تکلم نمی‌دانند، که دور از صواب است.

۴. «وحیا» حال از «یکلمه». وحی در لغت به معنای القای سریع مطلب به کسی به صورت پنهانی است، که به وسیله کلام مخفیانه، اشاره، نوشتن و مانند آنها منتقل می‌شود. در اصطلاح قرآنی پیامی است که خداوند به صورت عام به موجودات و به صورت ویژه به پیامبران القا می‌کند.

۵. «حجاب» پرده، حائل. حجاب گاهی مادی است، مانند پرده معمولی و گاهی معنوی است، مانند فاصله میان

مادیات و مجردات.

۶. «اویرسل» با تأویل به مصدر عطف بر «وحیا» است و نمی‌توان آن را عطف به «ان یکلمه الله» دانست، چون معنا فاسد می‌شود.

ارتباط خدا با انسان

نزول وحی بر پیامبران صورت‌های گوناگونی دارد، که در این آیه آن‌ها را منحصر در سه نوع کرده است. پیش از بیان انواع سه‌گانه وحی، می‌گوییم: ارتباط خداوند با انسان به دو صورت انجام می‌گیرد: ارتباط با پیامبران که ارتباط ویژه‌ای است، و ارتباط با افراد معمولی که از مقوله دیگر است. در قرآن کریم، ارتباط خدا با بشر و پیام‌رسانی به او، با تعبیرهای گوناگونی ذکر شده، که برخی از آن‌ها عبارتند از:

۱. وحی، این تعبیر در قرآن کریم معمولاً در مورد پیامبران به کار رفته، اما در مواردی درباره غیر پیامبران نیز استعمال شده، مانند: وحی به مادر موسی: «وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ» (قصص، ۷) «و به مادر موسی وحی کردیم که او را شیر بده.» واژه وحی گاهی حتی در غیر انسان هم به کار رفته، مانند وحی به زنبور عسل: «وَ أَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا» (نحل، ۶۸) «و پروردگار تو به زنبور عسل وحی کرد که از کوه‌ها و... خانه‌هایی برای خود درست کن.» یا وحی به آسمان‌ها: «وَ أَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَّمَاءٍ أَمْرَهَا» (فصلت، ۱۲) «و در هر آسمانی، کار مربوط به آن را وحی کرد.»

۲. الهام، این کلمه فقط یک‌بار در قرآن آمده و مربوط به غرائزی است که خداوند به نفس انسانی افاضه کرده: «وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا. فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا» (ضحی، ۷-۸) «سوگند به نفس و آن‌کس که آن را درست کرد. سپس پلیدکاری و پرهیزگاری‌اش را به آن الهام کرد.»

۳. تکلیم، به معنای ایجاد کلام، به صورتی که مخاطب مطلب را به وسیله آن دریافت کند، مانند تکلیم با موسی: «وَ كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَىٰ تَكْلِيمًا» (نساء، ۱۶۴) «و خدا با موسی آشکارا سخن گفت.»

۴. انزال و تنزیل، این دو واژه در فرستادن قرآن و کتب آسمانی دیگر به کار رفته است: «وَ لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ» (بقره، ۹۹) «و همانا بر تو آیاتی روشن فرو فرستادیم.» «فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَىٰ قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ» (بقره، ۹۷) «همانا آن فرشته آن را با اذن پروردگارت بر تو نازل کرده.»

۵. تنبئه، به معنای خبر دادن و آگاه ساختن: «قَدْ نَبَّأْنَا اللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ» (توبه، ۹۴) «خدا ما را از خبرهای شما آگاه کرده است.»

۶. اقراء، به معنای وادار کردن کسی به قرائت: «سُنُّرْتُكَ فَلَا تَنْسَى» (اعلی، ۶) «به‌زودی تو را به خواندن (قرآن)

وامی داریم و دیگر از یاد نمی‌بری.»

۷. القاء، به معنی انداختن مطلب به فکر و ذهن شخص: «إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا» (مزمّل، ۵) «ما به زودی بر تو سخنی سنگین القا می‌کنیم.»

۸. قص، به معنای خبر دادن. این واژه در قرآن، هم به معنای خبر دادن از گذشتگان و هم به معنای خبر دادن از حق آمده: «كَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ» (طه، ۹۹) «این‌گونه از اخبار پیشین بر تو حکایت می‌کنیم.» «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ يَقُصُّ الْحَقُّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ» (انعام، ۵۷) «فرمان جز به دست خدا نیست، که حق را بیان می‌کند، و او بهترین داوران است.»

۹. تعلیم، به معنای یاد دادن: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» (بقره، ۳۱) «و همو نام‌ها را به آدم آموخت.»

۱۰. ارائه، به معنای نشان دادن: «إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ» (نساء، ۱۰۵) «ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم، تا میان مردم به موجب آنچه خدا به تو نشان داده، داوری کنی.»

۱۱. رؤیا، القای مطلب در عالم خواب: «لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ» (فتح، ۲۷) «همانا خدا رؤیای پیامبر خود را تحقق بخشید.»

۱۲. کتابت، به معنای آمدن یک مطلب در کتاب آسمانی: «وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَتَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ» (اعراف، ۴۵) «و در الواح (تورات) برای او در هر موردی پندی، و برای هر چیزی تفصیلی نگاشتیم.»

کلمات یاد شده همگی به مفهوم افاضه الهی است و در عین حال هر کدام خصوصیت ویژه‌ای دارد، که باتوجه به ساختار جمله، خودش را نشان می‌دهد.

اقسام وحی

اکنون به تفسیر آیه مورد بحث می‌پردازیم، در این آیه، به پیام‌رسانی خداوند بر پیامبران به هر شکلی که باشد، «تکلیم» اطلاق شده است. تکلیم در این جا به معنای انتقال پیام است که ممکن است به صورت صوت و الفاظ و یا به صورت‌های دیگر باشد. تکلیم فقط به معنای سخن گفتن با ایجاد صوت نیست؛ لذا می‌بینیم در قرآن کریم به موجودات عالم «کلمات الله» اطلاق شده (کهف، ۱۰۹) و به‌طور خاص از حضرت مسیح به‌عنوان «کلمه» یاد شده است. (نساء، ۱۷۱) چون هر موجودی نشانه قدرت خداست و این پیام را دارد که خداوند دانا و تواناست. به‌کار بردن این واژه در همه این موارد، به صورت استعمال حقیقی باشد یا استعمال مجازی، در اصل مطلب فرقی نمی‌کند.

به‌رحال در آیه مورد بحث، بر این حقیقت مهم تأکید شده که پیام‌رسانی خدا بر یک بشر، تنها از سه طریق انجام

می‌گیرد و منظور از بشر در این جا، پیامبر است و این که به جای «رسول» یا «نبی»، واژه «بشر» به کار رفته، شاید برای این باشد که او پیش از این تکلیم پیامبر نبوده است.

آن سه طریق که در آیه شریفه به صورت حصر ذکر شده، عبارتند از:

۱- وحی به صورت القا در قلب و یا به تعبیر روایات: «دمیدن در ذهن و نفس» انجام می‌شد. در این نوع از وحی، پیامبر نه صدایی می‌شنید و نه فرشته‌ای می‌دید و مطالب به طور مستقیم در جان و دل او قرار می‌گرفت.

۲- به صورت صدایی که پیامبر آن را می‌شنید، ولی صاحب آن را نمی‌دید، که قرآن از این نوع با «من وراء حجاب» تعبیر آورده است. در این نوع از وحی، خداوند صدایی را در جایی مانند درخت ایجاد می‌کند و پیامبر آن صدا را می‌شنود. وحی در عالم خواب هم از این قبیل است. محلی که صدا در آن ایجاد می‌شود و هم‌چنین عالم خواب، به نوعی حجاب و واسطه میان خدا و پیامبر است.

۳- به صورت پیامی که به وسیله فرشته و پیک الهی به پیامبر القا می‌شد که طبق روایات، گاهی پیامبر فرشته را به شکل اصلی و یا به شکل شخص به خصوص می‌دید و گاهی هم او را نمی‌دید، ولی پیام را او دریافت می‌کرد.

برای توضیح این سه حالت، وحی بر پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) را به عنوان یک نمونه عینی مورد بررسی قرار می‌دهیم، چون باتوجه به آیات و روایات بسیاری که درباره چگونگی نزول وحی بر آن حضرت وجود دارد، معلوم می‌شود که پیامبر از هر سه طریق که در آیه بالا آمده، دریافت وحی می‌کرد و آیات قرآنی گاهی به طور مستقیم بر قلب پیامبر القا می‌شد، گاهی صدایی می‌شنید و صاحب صدا را نمی‌دید و گاهی هم فرشته وحی را به صورت اصلی و یا به صورت شخص معینی می‌دید. اینک تفصیل این سه حالت:

حالت نخست: وحی الهی به طور مستقیم و بدون هیچ گونه واسطه‌ای در قلب پیامبر می‌نشست. این حالت سخت‌ترین حالات بود و چون وحی به این صورت نازل می‌شد، پیامبر غرق در عرق می‌شد و حالتی شبیه حالت غشوه پیدا می‌کرد و سنگینی وحی در تمام وجود او آشکار می‌شد:

«إِنَّا سُنَّلْنَا عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا.» (مزمّل، ۵)

ما به زودی بر تو سخنی سنگین القا می‌کنیم.

امام صادق (علیه السلام) در تفسیر این آیه فرمود: این حالت هنگامی بود که وحی بر پیامبر نازل می‌شد و میان او و خدا ملکی واسطه نبود و در این هنگام شبیه غشوه بر او عارض می‌گردید.^۱ ابن عباس گفته: وقتی بر پیامبر وحی نازل می‌شد، سنگینی و درد شدیدی حس می‌کرد و دچار سردرد می‌شد.^۲

۱. بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۷۱.

۲. همان، ص ۲۶۱.

زراره می گوید: از امام صادق (علیه السلام) درباره غشوه ای که به هنگام نزول وحی بر پیامبر خدا عارض می شد پرسیدم، حضرت در پاسخ فرمود: این هنگامی بود که میان او و خداوند هیچ کس نبود و خداوند بر پیامبر تجلی می کرد، سپس فرمود: ای زراره نبوت همین است.^۱

حالت دوم: پیامبر صدایی می شنید، ولی صاحب صدا را نمی دید. در این حالت نیز پیامبر رنج زیادی را تحمل می کرد و سنگینی وحی و ارتباط با عالم غیب را با تمام وجود حس می نمود.

حارث بن هشام از پیامبر نقل می کند که فرمود: گاهی وحی همانند صدایی چون صدای جرس بر من می آید و آن بر من سخت ترین حالت است. سپس از من دور می شود و من وحی را دریافت کرده ام.^۲

از عبداللّه بن عمر نقل شده که از پیامبر پرسید: آیا وحی را حس می کنی؟ فرمود: آری. صداهایی مانند صدای به هم خوردن فلزها می شنوم و ادامه داد، هنگامی نیست که وحی بر من نازل شود و من گمان نکنم که روحم گرفته می شود.^۳

حالت سوم: وحی به وسیله فرشته و پیک الهی بر پیامبر نازل می شد و این آسان ترین و راحت ترین حالات وحی بود و چون وحی به واسطه ملک بر پیامبر نازل می شد، دیگر آن رنج و ناراحتی جسمی را نداشت، به طوری که در دنباله همان حدیث حارث بن هشام آمده است که پیامبر فرمود: گاهی ملک به صورت مردی بر من ظاهر می شود و با من سخن می گوید و من سخن او را دریافت می کنم و این آسان ترین نوع آن بر من است.

فرشته ای که بر پیامبر وحی می آورد، جبرئیل نام داشت و در قرآن از او با نامها و اوصاف مختلفی یاد شده، که عبارتند از: جبرئیل، روح الامین، شدید القوی، رسول کریم که به ترتیب در آیات زیر آمده است:

«قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِحَبْرِي لَفِيئَةٌ نَزَّلَتْهُ عَلَيَّ قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ.» (بقره، ۹۷)

«نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَيَّ قَلْبِكَ.» (شعراء، ۱۹۳)

«عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى.» (نجم، ۵)

«إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ.» (تکویر، ۱۹)

در این آیات «روح الامین»، «شدید القوی» و «رسول کریم» به جبرئیل تفسیر شده است.

مطلب مهمی که باید در این جا ذکر کنیم، این است که فرود وحی به وسیله ملک به چند صورت انجام می گرفت:

۱- پیامبر وحی را از ملک دریافت می کرد، ولی خود او را نمی دید. به این حالت در آیه ای که در بالا آوردیم، اشاره

۱. توحید صدوق، ص ۱۱۵.

۲. بحار الانوار، ج ۸، ص ۲۶۰؛ الاتقان، ج ۱، ص ۴۴.

۳. الاتقان، ج ۱، ص ۴۴.

شده است (نزل به الروح الامین علی قلبک) و خود پیامبر در اشاره به این حالت فرموده: «ان روح الامین نفث فی روعی»^۱ همانا روح الامین در نفس من دمید.

۲- پیامبر فرشته را به همان صورت اصلی می دید. این حالت فقط دو بار اتفاق افتاد که ظاهراً یک بار در آغاز بعثت و یک بار هم در معراج بود. قرآن کریم از این دو دیدار چنین خبر می دهد:

دیدار نخست: «عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى. ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَى. وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى». (نجم، ۵-۷) پیامبر را «شدیدالْقوی»

تعلیم داد، که صاحب قدرت است. پس راست ایستاد (به صورت اصلی خود) درحالی که او بر افقی فراتر بود.

دیدار دوم: «وَلَقَدْ رَأَاهُ نَزْلَةً أُخْرَى. عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى». (نجم، ۱۳-۱۴) او را یک بار دیگر دید، نزد درخت سدره المنتهی.

در روایات و احادیث، این آیات به همین صورت تفسیر شده است و در تفسیر صافی آمده که هیچ پیامبری جبرئیل را به صورت اصلی ندید، مگر حضرت محمد (صلی الله علیه وآله) که او را دو بار دید، یک بار در زمین و یک بار در آسمان.^۲

صورت اصلی جبرئیل که یک موجود مادی نیست، چه بوده، ما نمی دانیم، اما در بعضی از روایات آمده که چون پیامبر جبرئیل را در صورت اصلی دید، مشاهده کرد که افق را فرا گرفته است.^۳

۳- پیامبر فرشته را نه به صورت اصلی، بلکه به شکل یک انسان می دید و شاید بتوان گفت که این شایع ترین نوع ملاقات پیامبر با جبرئیل بود. مطابق روایاتی که از طریق شیعه و سنی آمده، پیامبر خدا جبرئیل را به شکل «دحیه بن خلیفه کلبی» که یکی از اصحاب بود، می دید و به اصحابش می فرمود: هنگامی که دحیه کلبی را پیش من دیدید، بر من وارد نشوید. و در جنگ بنی قریظه، مسلمانان دحیه کلبی را دیدند که به تنهایی به طرف دشمن می رود. وقتی به پیامبر خبر دادند، اظهار داشت که او جبرئیل بود و برای ایجاد وحشت میان آنها می رفت.^۴

روشن است که دیدار با جبرئیل با صورت اصلی او، با توجه به جنبه بشری پیامبر، مشکل و طاقت فرسا بود؛ لذا جبرئیل به صورت یک انسان تمثیل^۵ می یافت، تا دیدار با پیامبر آسان باشد.

چیستی وحی

بحث مهمی که در این جا مطرح است این است که، وحی چیست و ارتباط پیامبران با عالم غیب چگونه صورت

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۷۴.

۲. تفسیر صافی، ج ۵، ص ۹۱.

۳. الدر المنثور، ج ۶ ص ۱۲۳؛ سفینه البحار، ج ۱ ص ۴۴۱.

۴. سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۲۴۵.

۵. راجع به تمثیل فرشته به صورت انسان، رجوع شود به تفسیر آیه «جَاعِلُ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا» (فاطر، ۱) در همین کتاب.

می‌گیرد؟ حقیقت این است که شناخت حقیقت وحی برای انسان معمولی ممکن نیست، چون ابزار درک آن را در اختیار ندارد، ولی با توجه به اظهارات خود پیامبران و نشانه‌هایی که در آیات قرآنی وجود دارد، معلوم می‌شود که وحی ارتباط خاصی است که خداوند با پیامبران برقرار می‌کند و پیام‌های خود را به آن‌ها می‌رساند و پیامبران آن را نه از راه حس و عقل، بلکه از طریق درک و شعور ویژه‌ای که ویژه آن‌هاست، دریافت می‌کنند. (برخی از آیات مربوط به وحی را در ادامه بحث، خواهیم آورد.)

در عین حال گمانه‌زنی‌هایی از سوی برخی از افراد، با نگاهی از بیرون صورت گرفته است، یعنی با این پیش‌فرض که نبوت یک مأموریت الهی و ماورایی نیست، دیدگاه خود را بیان کرده‌اند. ما اکنون دو نظریه مهم را که امروز بیش‌تر عنوان می‌شود، مطرح و ضمن نقد آن‌ها، نظریه قرآن را که نگاهی از درون است، ذکر می‌کنیم:

نظریه نبوغ فکری

کسانی گفته‌اند که پیامبران انسان‌های شریف و نابغه‌های بزرگی بوده‌اند که در تاریخ بشر ظهور کرده‌اند و با اتکا به نبوغ و استعداد بالای خود و بررسی اوضاع و احوال جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کردند، یک‌سری آموزه‌ها، احکام و تکالیف را در جهت اصلاح جامعه به مردم ابلاغ کرده‌اند و آن را شریعت الهی نامیده‌اند. بسیاری از متفکران غربی این نظر را داده‌اند که شاید مهم‌ترین آن‌ها میل دورکیم و آگوست کنت باشند.^۱ بعضی از آن‌ها از این نظر فراتر رفته و وحی را نوعی جنون مقدس خوانده‌اند، که بعضی از نابغه‌های بزرگ به آن مبتلا می‌شوند. این نظر بر مبنای مادی بودن وحی، پایه‌ریزی شده است. صاحبان این نظریه، جهان غیب را قبول ندارند و به همین جهت به دنبال توجیه مادی چیزی هستند که پیامبران آن را وحی می‌نامیدند.

باید گفت: این نظر در تضاد با برداشت خود پیامبران از وحی است. آن‌ها تأکید بسیاری دارند که وحی از عالم غیب و پیامی از سوی خداوند است، که به آن‌ها ابلاغ می‌شود. صاحبان این نظریه، در واقع پیامبران را تکذیب می‌کنند و پدیده وحی را به گونه‌ای تفسیر می‌کنند که مورد پذیرش پیامبران، که آن را مطرح کرده‌اند، نیست. اگر وحی زائیده نبوغ است، چرا پیامبران آن را به جهان غیب نسبت می‌دهند؟ آن‌ها بر این مطلب تأکید می‌کنند که چیزی را از پیش خود نمی‌گویند و تنها پیام خدا را ابلاغ می‌نمایند. پذیرش نظریه نبوغ فکری، مستلزم این است که پیامبران آدم‌های دروغ‌گو و حتی شیادی باشند، درحالی‌که طرفداران این نظریه چنین نمی‌گویند و پیامبران را انسان‌های شریف و مصلح می‌دانند.

از آن‌جا که همه پیامبران در طول تاریخ وحی را پیام غیبی و الهی معرفی کرده‌اند، چگونه می‌توان گفت که این همه انسان با تباری و توافق قبلی، آن‌چه را که با نبوغ خود دریافته‌اند به عالم غیب نسبت می‌دهند؟ هماهنگی و یک‌دلی

۱- رجوع شود به: میرچا الیاده، دین پژوهی، ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، ص ۱۷۸ به بعد.

پیامبران که در مکان‌ها و زمان‌های مختلف ظهور کرده‌اند، دلیل روشنی است که وحی یک حقیقت قدسی و الهی می‌باشد.

دیگر این که بررسی زندگی پیامبران پیش و پس از بعثت، به خوبی نشان می‌دهد که حالت و سخنان آن‌ها بعد از بعثت قابل مقایسه با پیش از بعثت نیست، آن‌ها پس از بعثت سخنانی بسیار عمیق و استوار می‌گویند و حتی از آینده خبر می‌دهند. نبوغ نمی‌تواند ناگهانی و در یک لحظه به وجود آید.

نظریه تجربه دینی

برخی از غربی‌ها وحی را یک نوع تجربه دینی معرفی کرده‌اند، برپایه این نظر که اخیراً گسترش بسیاری یافته، وحی تبلور شخصیت باطنی است، که از مکاشفات و تجارب درونی شخص منشأ می‌گیرد. البته در تعریف «تجربه دینی» دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد، ولی بازگشت همه آن‌ها به این است که آن‌چه پیامبران به‌عنوان وحی مطرح می‌کنند، در واقع دریافت‌هایی است که از درون او و با رویکردی به‌سوی خدا، حاصل می‌شود.

شلایرماخر متفکر آلمانی که او را پایه‌گذار این نظریه می‌دانند، معتقد است که تجربه دینی تجربه‌ای است که خداوند علت آن باشد و انسان آن را نتیجه کار خدا بداند. به عبارت دیگر، شخص مطالبی را از طریق کشف و شهود درک کند و آن را از افاضات خدا بداند.^۱ در این نظریه آن‌چه که پیامبران به‌عنوان وحی به مردم بیان می‌کنند، مفهوم آن حاصل همان تجربه دینی است، و الفاظ آن از خود پیامبر است.

این نظریه در تعریف وحی، در اصل ناظر به دین مسیحیت و توجیه کتاب مقدس بود، ولی در بیان معدودی از متفکران اسلامی هم طرفدارانی پیدا کرد، که از جمله آن‌ها می‌توان از اقبال لاهوری، امین خولی و شاگردانش از جمله نصر حامد ابوزید و تنی چند از متفکران ایرانی یاد کرد.

این نظریه علاوه بر اشکالات مهمی که در علم کلام جدید توسط اندیشمندان بر آن وارد شده است،^۲ همان اشکال اساسی را دارد که در مورد نظریه نبوغ فکری گفتیم و آن این که این نظر منجر به تکذیب پیامبران می‌شود. وقتی پیامبران خودشان تصریح می‌کنند که وحی همان کلام خداست که به پیامبر با یکی از آن سه طریق که در آیه مورد بحث آمده القا می‌شود، هر توجیهی غیر از این، تکذیب پیامبر است.

چکیده

ارتباط خدا با انسان در قرآن با تعابیر مختلف به‌کار رفته، که با عنوان تکلیم (انتقال پیام) در آیات قرآن از آن تعبیر

۱- رجوع شود به: پراودفوت، *تجربه دینی*، ترجمه عباس یزدانی، ص ۳۳، مؤسسه فرهنگی طه.

۲- رجوع شود به: آیه‌الله سبحانی، *مدخل مسائل جدید در علم کلام*، مؤسسه امام صادق (علیه‌السلام)، ص ۲۹۵ به بعد؛ یوسفیان، *کلام جدید*، انتشارات سمت، فصل نهم؛ نویان، مقاله حقیقت وحی و تجربه دینی، مجله رواق اندیشه، شماره ۱ و منابع بسیار دیگر.

شده است. این انتقال پیام در قرآن منحصر در سه طریق بیان شده است: ۱- وحی؛ ۲- صدایی از وراء حجاب؛ ۳- ارسال رسول، که در وحی الهی به طور مستقیم و بدون هیچ گونه واسطه‌ای بر قلب پیامبر نازل می‌شد و این حالت سخت‌ترین حالات بود. در نوع دوم پیامبر صدایی می‌شنید، ولی صاحب صدا را نمی‌دید. در ارسال رسول هم وحی به وسیله فرشته و پیک الهی بر پیامبر نازل می‌شد و این آسان‌ترین و راحت‌ترین حالات وحی بود، که گاهی پیامبر فرشته را به همان حالت اصلی یا به شکل انسان می‌دید یا اصلاً او را نمی‌دید و فقط وحی را از او دریافت می‌نمود. هم‌چنین درباره چستی وحی نظریات مختلفی از سوی برخی از افراد مطرح شده است، که عده‌ای آن را برآمده از نبوغ فکری بشر دانسته‌اند و بعضی آن را به مکاشفات و تجارب درونی افراد تعریف کرده‌اند. قرآن مجید ضمن رد آن‌ها، وحی را پیام غیبی و الهی می‌داند که از جانب خداست و بشر در آن قدرت هیچ‌گونه دخل و تصرفی ندارد.

